



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: نکاح

تاریخ: ۱۳ آذر ۱۳۹۸

موضوع جزئی: مسئله ۱۸- مقام اول: نظر به اجنبیه در غیر از دست و صورت- ادله حرمت: دلیل اول:

آیه ۳۰ سوره نور- کلام شهید مطهری- دو قرینه بر مدعا

جلسه: ۳۷

سال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللین علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

محصل آنچه درباره آیه غض به عنوان نتیجه و مقتضای تحقیق در مدلول این آیه گفتیم، این شد که آیه دستور به کاستن از نگاه به معنای خیره نشدن یا به تعبیر دیگر نگاه ابزاری داشتن در هنگام گفتگو و محاوره و ضرورت، با زنان و آن هم در خصوص وجه و کفین می دهد با توضیحاتی که ما دادیم.

لکن دو قرینه بر این مدعا اقامه می کنیم؛ شاید عمده قرینه‌ای که لازم است در این مقام ذکر کنیم، پیرامون متعلق غض بصر است، و الا درباره معنای غض، درباره «من»، درباره بصر، با اینکه احتمالات مختلفی وجود دارد و ما این احتمالات را ذکر کردیم اما نتیجه بحث و بررسی ما پیرامون آن احتمالات معلوم شد و چندان در آن بخش ما با چالش مواجه نیستیم. عمده این است که اگر در آیه دستور به غض بصر داده شده، متعلق غض بصر چیست؟ همه مشکلات و اختلافات بیشتر از این بخش ناشی می شود.

دو قرینه بر مدعا

آن دو قرینه‌ای که ما می گوئیم احتمال تعلق غض بصر به وجه و کفین را تقویت می کند، یک قرینه لفظی است و یک قرینه معنوی.

قرینه لفظی

قرینه لفظی آیه بعد از این آیه است، یعنی بخشی از آیه ۳۱ که می فرماید: «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا»، خطاب به زنان بعد از دستور به غض بصر و حفظ فرج می فرماید: «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا». آیه این است: «وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا»؛ نهی می کند از ابداء و آشکار کردن زینت الا مظاهر منها. ما در مورد این آیه هم باز باید به تفصیل بحث کنیم. اتفاقاً دلیل دوم مورد استناد در مسأله حرمت نظر به اجنبیه، آیه ابداء زینت است که در مورد آن هم ما باید تکلیف را یکسره کنیم که ان شاء الله بحث بعدی ما خواهد بود.

در این آیه نهی شده از ابداء و آشکار کردن زینت الا مظاهر منها. من اینجا خیلی اجمالی می بایست در این باره سخن بگویم. البته قبلاً اشاره کردیم که در مورد معنای زینت در این آیه اختلاف است، که نهی از ابداء و آشکار کردن آن شده، به چه معناست؟ زینت‌ها انواع و اقسامی دارند: زینت‌های طبیعی و خلقی؛ زینت‌های مصنوعی، یعنی آنچه که ساخته شده دست بشر است. زینت‌های ظاهری داریم و زینت‌های باطنی داریم. ما قبلاً گفتیم علی رغم اینکه برخی از مفسرین و فقها معتقدند زینت شامل زینت‌های طبیعی هم می شود، (یعنی خلقت زن زینت است و در واقع این آیه نهی می کند از اینکه زن خودش را

آشکار کند)، اما ما معتقدیم این اصلاً به معنای زینت طبیعی نیست. پس زینت مورد نظر در اینجا - ما این را به عنوان یک مطلب مفروغ عنه عرض می‌کنیم - زینت مصنوع بشری است نه طبیعی. زینت مصنوع هم بر دو نوع است؛ بخشی از زینت‌های ساخته شده دست بشر ظاهری است و بخشی باطنی. در برخی روایات موارد زینت‌های ظاهری و باطنی را بیان کرده؛ ما به مناسبت در گذشته به برخی از این روایات اشاره کردیم. منظور از زینت‌های ظاهری طبق برخی روایات سرمه، انگشتر و در برخی روایات حتی دستبند هم ذکر شده، خضاب (حنا کردن)، اینها زینت‌های ظاهری هستند. مقصود از زینت‌های باطنی گردنبند، بازوبند یا دملج، خلخال، اینها مصادیق زینت‌های باطنی است.

در آیه می‌فرماید: «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ»، زنان زینت‌های خودشان را آشکار نکنند. زینت در اینجا به حسب ظاهر همین زیورآلات است؛ اطلاق زینت به غیر آنچه که مصنوع بشر است با قرینه و مجاز است. زینت به حسب متفاهم عرفی همین زیورآلات است. آیه می‌فرماید این زیورآلات را آشکار نکنید الا ما ظهر منها.

در مورد معنای «ما ظهر» هم اختلاف است؛ احتمالاتی در اینجا ذکر شده که «ما ظهر منها» یعنی چه. یک احتمال این است که منظور «ما يظهر بنفسه» باشد؛ یعنی آنچه که به صورت غیر ارادی و غیر اختیاری ظاهر می‌شود. احتمال دوم این است که آنچه از روی اراده و اختیار آشکار و ظاهر می‌کند. احتمال سوم اینکه معنایش این است که آنچه که مردم عادت به آشکار کردن آن دارند. پس «ما ظهر منها» با توجه به اینکه ما زینت را به معنای زیورآلات گرفتیم و نه زینت طبیعی، نه موضع الزینة که برخی گفته‌اند؛ بلکه مقصود این است که خود زینت‌های ظاهری را آشکار نکنند مگر آن چیزهایی که خود به خود و من غیر اختیار و اراده آشکار می‌شود. یا اینکه آنچه که خودشان بنا دارند آشکار کنند، آن را آشکار نکنند؛ یا اینکه آن چیزهایی که مردم عادت به آشکار کردن آن دارند، اینها را آشکار نکنند. این سه احتمالی است که اینجا متصور است.

به نظر ما احتمال اول اینجا احتمالی است که می‌شود روی آن تکیه کرد. پس منظور از «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» یعنی زنان زینت‌هایی که به عنوان تزئین به خودشان قرار می‌دهند، ما تزئین به المرأة، این را آشکار نکنند؛ یک کاری نکنند که مثلاً آن زیورآلاتشان آشکار کرد. چون آن موقع رسم بود که زنان به پایشان خلخال می‌بستند و وقتی در کوچه‌ها راه می‌رفتند پایشان را محکم به زمین می‌کوبیدند و این صدای خلخال و آنچه که به پایشان بسته بودند منتشر می‌شد و باعث جلب توجه می‌شد. آیه در مقام نهی از ابداء و آشکار کردن و اظهار زینت است، مگر آن زینت‌هایی که ظاهر هستند. آن وقت زینت ظاهر چیست؟ سرمه، انگشتر، بالاخره اینها زینیل و سبد دست می‌گرفتند یا مثلاً مهمان به خانه می‌آمد و چیزی برایش می‌بردند؛ حنا یا فوقش دستبند که در انتهای دست قرار می‌گرفت. اینها زینت‌های ظاهری است.

بعد در قسمت بعدی آیه که می‌گوید «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ»، آنجا منظور زینت‌های مخفی و باطنی است. آنجا دستور می‌دهد زینت‌های باطنی را جز برای آن دوازده گروه آشکار نکنند؛ یعنی مثلاً گردنبند و خلخال و بازوبند و این چیزهایی که باطنی است، آنها اشکال ندارد برای محارم و شوهر.

اگر ما گفتیم «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» به معنای این است که زنان زینت‌های خودشان را برای کسی آشکار نکنند مگر آن زینت‌هایی که ظاهرند من غیر اختیار، بنفسه آشکار هستند، اینها اشکالی ندارد. اشکالاتی به این احتمال وارد است که اینها را بعداً جواب خواهیم داد. مثلاً اینکه این چه ربطی به وجه و کفین دارد؟ آیه دارد نهی می‌کند از ابداء زینت الا

زینت‌های ظاهری؛ هیچ ربطی به زینت خلقی و بدن ندارد. منظور موضع الزینة هم نیست ولی وقتی استثنا می‌کند آشکار شدن زینت‌های ظاهری را از دستور به عدم ابداء یا نهی از ابداء، این بالمطابقت جواز ابداء زینت‌های ظاهری را می‌رساند، لکن بالالتزام دلالت می‌کند بر جواز ابداء محلی که این زینت‌ها در آن قرار دارند. بالاخره وقتی کسی به چشمش سرمه می‌مالد ابدائش اشکال نداشته باشد، یعنی باز بودن صورت، باز گذاشتن دست مانعی ندارد.

پس معنای آیه «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» این شد که آشکار کردن این زینت‌های ظاهری اشکالی ندارد و بالملازمه آشکار کردن آن محل‌هایی که این زینت‌ها در آن قرار دارد اشکالی ندارد.

این چگونه قرینه است بر بحث ما؟ آیه در مورد زنان گفته ابداء این زینت‌ها و بالملازمه ابداء صورت و دست مانعی ندارد. اینجا هم که دستور به غض بصر می‌دهد، «قل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم» قرار شد معنایش چه باشد؟ چشم‌ها را فرو ببندند، خیره نکنند، چشم چرانی نکنند، از چه چیزی؟ معنای غض البصر را گفتیم. از چه چیزی را به قرینه «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» می‌فهمیم. غض بصر کنند، چشم چرانی نکنند، نگاه عادی داشته باشند به آن چیزهایی که زنان آشکار می‌کنند و آشکار شدن آن بنفسه است، یعنی به صورت و دست‌ها. اما این معنایش آن نیست که پس به غیر آن می‌توانند نگاه کنند. اصلاً آیه در مقام بیان آن جهت نیست؛ لذا ادعای ما این است که این آیه اجنبی عن النظر بالمرأة، عن النظر بالاجنبية؛ این آیه اصلاً ربطی به مسأله نظر به اجنبیه به معنای مطلق ندارد. اصلاً آیه دلالت ندارد بر حرمت نظر به اجنبیه مطلقاً. آیه فقط دستور می‌دهد به غض بصر به معنای نگاه آلی و ابزاری داشتن، نگاه عادی داشتن که لازمه محاوره است، به چه چیزی؟ درست است که متعلق غض بصر در این آیه ذکر نشده اما به قرینه آیه بعدی متعلق غض بصر اینجا معلوم می‌شود که عبارت از وجه و کفین است.

قرینه معنوی

قرینه دوم که معنوی است و البته شاید قرینیت آن محل تأمل هم باشد، مسأله تناسب حکم و موضوع است. کلیت معنای تناسب حکم و موضوع معلوم است؛ اینجا حکم ذکر شده اما موضوع بیان نشده است. حکم لزوم غض البصر است. موضوع آن چیست؟ موضوع آن را چه بسا ما از همین طریق بتوانیم استفاده کنیم. تناسب حکم و موضوع البته قرینه‌ای است که در همین مسأله از آن عده‌ای استفاده کرده‌اند و هر کدام به وسیله آن یک متعلق برای غض بصر درست کرده‌اند. اجمالش این است که متعلق غض بصر کل شیء نیست؛ این بالاخره انسان است و آن هم زن است. اما آیا مطلق زن متعلق غض بصر است کما ذهب الیه بعض، یا مایجب ستره هست کما ذهب الیه بعض آخر، مثلاً آیت الله شبیری زنجانی از راه همین تناسب حکم و موضوع می‌فرماید متعلق غض بصر عبارت است از آن چیزهایی که ستر آن واجب شده است؛ دقیقاً زینت‌های مخفیه. ایشان می‌گویند به قرینه «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ» متعلق غض بصر اینجا عبارت است از زینت‌های مخفیه؛ آن وقت نتیجه می‌گیرد که پس نباید به بدن زن البته نه کامل، به همان بخش‌های مورد نظر نگاه کرد. ایشان هم معتقد است تمام بدن زن مشمول این حکم نیست اما زینت‌های مخفیه مشمول این حکم است. می‌گویند این نه از باب آن که آیه غض دلالت بر عموم داشته باشد و بعد ما تخصیص بزنیم؛ می‌گویند به طور کلی آیه از اول دلالت می‌کند بر حرمت غض نسبت به غیر مآظهر. بررسی نظر ایشان را در جای خودش انجام می‌دهیم.

اما اینکه تناسب حکم و موضوع اقتضا می‌کند که متعلق غض بصر مایجب ستره باشد، این هم یک احتمال است که قبلاً اشاره کردیم. اما ما دقیقاً برخلاف ایشان و برخی دیگر می‌گوییم متعلق غض بصر زینت‌های ظاهره است؛ ما غض بصر را به معنای ندیدن و نگاه نکردن نمی‌گیریم. ایشان می‌گویند ولو در لغت غض بصر به معنای فرو کاستن و خفض و نقص است، اما اینها همه کنایه از نگاه نکردن است. مثلاً می‌گویند به زمین چشم دوختن، اگر کسی چشمش را به زمین بدوزد لازمه آن این است که به آن شیء نگاه نکند. ایشان چون غض بصر را به معنای نگاه نکردن می‌گیرد ولو بالملازمه، طبیعتاً از راه تناسب حکم و موضوع و این قرینه، نتیجه می‌گیرد که متعلق غض بصر مایجب ستره است، یعنی زینت‌های مخفی. ما می‌گوییم غض به معنای نگاه نکردن نیست؛ غض به معنای تضعیف النظر عن حدته، تضعیف کردن نگاه از شدت؛ نمی‌گوید نگاه نکن، می‌گوید شدت نگاهت را کم کن. شدت نگاه به زن، یعنی نگاه شهوت آلود داشتن، آمیخته با چشم چرانی. این حکم یعنی کاستن از شدت نظر به قرینه تناسب حکم و موضوع و آنچه که در این آیه بعد ذکر شده، فقط با زینت‌های ظاهره سازگاری دارد. می‌گویند به زینت‌های ظاهره و آن موضعی که این زینت‌ها را در آن قرار دارد، با شدت نگاه نکنید، با چشم چرانی نگاه نکنید، با شهوت نگاه نکنید. آنها را با نگاه عادی آلی که لازمه ارتباط و محاوره است بنگرید.

ممکن است شما بگویید که هر دو یک قرینه است، دو قرینه نیست؛ عیبی ندارد. مجموع آنچه که ما گفتیم صلاحیت قرینیت دارد که غض البصر به زینت ظاهره و مآلاً به صورت و دست متعلق شود. پس آیه در واقع دستور می‌دهد به غض البصر عن الوجه و الکفین به این معنا که نگاه به وجه و کفین، نگاه در حد ضرورت و آن هم نگاه آلی و ابزاری باشد. هذا غایت ما یمكن أن یقال فی معنی الآیة.

سؤال:

استاد: بله، نهایت این است که ذکر این آیه می‌تواند شاهد باشد بر اینکه مقصود آنها از غض چیست؛ اما متعلق غض را آنها نمی‌توانند تعیین کنند. ماحرم الله اگر غض عما حرم الله باشد، یعنی نگاه نکردن. نقص و خفض یعنی چه؟ یعنی اصلاً نگاه نکند؟ به معنای فرو بستن چشم را نوعاً قبول ندارند؛ می‌گویند به معنای نقص و خفض است، یعنی چشمش را پایین بیندازد و به او نگاه نکند. یعنی دامنه دیدش را کم کند، یعنی او را از محدوده دیدش خارج کند. این را در جلسه قبل هم عرض کردم که اولاً در مجمع البیان، در المفردات من الفاظ القرآن، (که مجمع البیان که تفسیر است و مفردات راغب هم تقریباً شاید متخصص‌تر از او در الفاظ قرآن و مفردات قرآنی نباشد). اینها گفته‌اند تضعیف النظر عن حدته، شدت نظر را کم کردن. آیا شدت با این معنا سازگار است؟ «واغضض من صوتک» یعنی صدایت را پایین بیاور، فریاد نزن، با شدت حرف نزن، آرام حرف بزن. در نظر هم همین طور است؛ اینکه می‌گویند از شدت نظر بکاه، یعنی به آن شیء نگاه نکن؟ یا اینکه خیره نگاه نکن؟ پس درست است از نظر لغت آن آقایان اینطور نگفته‌اند و استناد به آیه قرآن هم کرده‌اند که در آیه قرآن یغضوا عما حرم الله. از آنچه که در لغت می‌توان استفاده کرد معانی مختلفی ازش بدست می‌آید اما اینکه ما بگوییم به معنای نگاه نکردن است مطلقاً، یا دامنه دید را کم کردن است، این مخصوصاً با آنچه که مفردات راغب می‌گویند یا صاحب مجمع البیان گفته، این سازگارتر است.

سؤال:

استاد: اتفاقاً در لسان العرب اطباق الجفن علی الجفن را گفته؛ شما کتاب العین را نگاه کنید، قدیمی ترین کتاب لغت است. ببینید چه معنا کرده؛ اصلاً به معنای فرو بستن معنا نکرده؛ آن هم به معنای نقص و خفض و کسر آورده است. خفض و کسر النظر یا نقص النظر واقعا با اینکه بعضی ها از خفض و کسر و نقص یک معنای دیگری می فهمند کار نداریم. در روایت مربوط به پیامبر(ص) که پیامبر(ص) وقتی در موضوعی شادمان می شد، غض من طرفه، معنا کرده اند اطرق و کسر نظره. اینجا به معنای این نبود که چشم هایش را می بست.

سؤال:

استاد: شما می فرمایید نقص به معنای کم کردن از نگاه از بعضی چیزها، یعنی نگاه نکنید، ترک النظر داشته باشید نسبت به بعضی چیزها. اینجا دیگر نقص نیست؛ شما در واقع دارید غض را به معنای ترک النظر می گیرید. شما وقتی می گوید «غضوا من ابصارکم» در واقع دارید غض را حمل می کنید بر معنای ترک؛ منتهی ترک النظر نسبت به چه؟ ما حرم الله. دیگر اینجا نقص معنا ندارد. مثل این است که شما از نگاهتان کم کنید. فرض این است که این فعل باید به آن بعض بخورد؛ آن بعض که شما می گوید قرار است ماحرم الله باشد؛ کأن ابصار به قول شما مصادیق بسیاری دارد، انواعی دارد؛ یک نوع آن عبارت است از ماحرم الله عن النظر الیه. یک نوع دیگرش از این قبیل نیست. پس معنا این می شود که کم کنید نگاهتان را از اینها. این یعنی نگاه نکنید به اینها؛ اینطور که شما می گوید غض دیگر به معنای نقص نخواهد بود.

سؤال:

استاد: اگر کلی باشد معنایش این است که شما از نگاهتان کم کنید؛ کم کنید یعنی یک چیزهایی را نگاه کنید و یک چیزهایی را نگاه نکنید. ما می گوئیم غض یعنی خیره نشدن و نه نگاه نکردن. اینجور که شما می گوید در واقع دارید غض را حمل می کنید بر معنای ترک النظر. چون وقتی «من» را تبعیضیه می دانید یعنی این دسته باید متعلق آن حکم شوند. آن حکم را هر طور معنا کنیم باید متعلق بشود به این گروهی که شما «من» را بر سر آنها آورده اید. این ابصار چیست؟ مثلاً ابصار محرمه؛ کم کنید ابصار محرمه را. این معنا ندارد. در واقع شما دارید غض را به معنای نگاه نکنید به این ابصار محرمه می گیرید. این مسأله هم برای شما مفید است و هم برای نتیجه گیری این بحث.

سؤال:

استاد: حضرات بزرگواری که اینجا این آیه را حمل بر عورت کرده اند، باید بفرمایید که این همه روایت را نادیده گرفته اند. مرحوم آقای حکیم و بسیاری دیگر از آقایان نظرشان همین است. من عرض کردم که اگر غض البصر عما حرم الله باشد، ماحرم الله آلات قمار و خمر هست،.....

شرح رساله حقوق

اخلاص مهمترین شرط عبادت

بحث ما در این جمله امام سجاد(ع) بود که «فاما حق الله الاکبر تعبده و لا تشکر به شیئاً»؛ درباره عبادت که چرا حق الله اکبر است و اینکه اساساً عبادت چیست و ارکان و مقدمات آن چیست، مطالبی را عرض کردیم، البته در حد وقتی که داشتیم. با مقدماتی که بیان شد تا کنون نزدیک به بیست جلسه گذشت،

مسئله مهم این است که در همین جمله امام زین العابدین (ع) می‌فرماید: عبادت باید همراه با اخلاص باشد و کسی دیگر را در عبادت با خدا شریک نکنید، یعنی مهمترین ویژگی عبادت اخلاص است، اگر اخلاص نباشد عبادت هیچ است، کالعدم است و همه آنچه که تا به حال پیرامون اضلاع سه گانه عبادت (اصل و حقیقت عبادت، معبود، عابد) و ارتباط این سه ضلع با هم گفتیم و توضیح دادیم، منوط به اخلاص است، یعنی خدا عبادت شود آن هم مخلصانه و الا عبادتی که مخلصانه نباشد و شریک در آن وارد شود هیچ ارزشی ندارد، این خیلی مهم است، این مسئله و اینکه هشدار داده می‌شود که ممکن است برای انسان بعد از مرگ مکشوف شود که این همه کار و تلاش و عمل در زندگی داشته باشد اما وقتی که سرائر و نهان آشکار می‌شود و انسان به کرده‌های خویش آگاه می‌شود، می‌بیند که در این پرونده هیچ نیست، در آیات و روایات وارد شده است که وقتی پرونده خالی خودش را می‌بیند سوال می‌کند که من عمل بسیاری داشتم، پس کجا هستند؟ ندا می‌رسد که آنها برای دیگران بود، برای مقاصد دیگر بود که به آنها رسیدی، می‌خواستی شهرت پیدا کنی و نامت مطرح شود و مورد توجه قرار بگیری، می‌خواستی به دنیا برسی، به مقاصد رسیدی، ولی برای ما چیزی نبود که بخواهیم به تو پاداش دهیم. لذا اخلاص در عبادت مسئله بسیار مهمی است. اینجا نمی‌توانیم هر چه مطلب پیرامون اخلاص است را بیان کنیم، اینکه حقیقت اخلاص چیست؟ اینکه اخلاص نقطه مقابلش چیست؟ مراتبش چیست؟ آثار و نتایج اخلاص چیست؟ مطالبی است که خیلی مفصل می‌شود به آن پرداخت، ما اینجا در حدی که این جمله را توضیح دهیم و از کنارش عبور نکنیم، چند محور از این محورهای که اشاره کردم را متعرض می‌شویم. در درجه اول باید ببینیم معنای اخلاص چیست.

معنای اخلاص

اخلاص در لغت به معنای پاک و ویژه کردن از هر چیزی غیر از خود آن چیز است، هر چیزی را که بخواهند خالص کنند، یعنی آن را پاک کنند از هر چیزی که غیر از آن است، مثلا طلا که عیارهای مختلفی دارد، هر چه عیار بالاتر می‌رود خلوصش بیشتر می‌شود و گران‌تر می‌شود، لذا می‌گویند: خلوصش بیشتر است، به چه معنا است؟ یعنی از هر چه غیر از جنس طلا است پاک‌تر شده است، هر چه آن غیر خودش، غیر طلا در آن بیشتر باشد خلوصش بیشتر است، هر چه غیر خودش کمتر باشد خلوصش بیشتر است. خلوص کامل و تام این است که هیچ ذره‌ای و چیزی از غیر آن شیء در آن شیء یافت نشود، این در رابطه با همه اشیاء در عالم صدق می‌کند، این معنای لغوی است.

در اصطلاح یک معنای کلی برای اخلاص گفتند، پاک کردن قصد و نیت و عمل از غیر خدا. این ساحت‌های مختلفی می‌تواند داشته باشد، خلوص در اعتقاد، خلوص در اخلاق و عمل، هر کدام در ابعاد و ساحت‌های مختلف خلوص می‌تواند تبلور پیدا کند، عمده‌اش نیز به قصد و نیت انسان بر می‌گردد. حال من اجمالا به برخی از تعاریفی که برای خلوص ذکر کرده‌اند اشاره می‌کنم.

شیخ بهایی در کتاب چهل حدیث اقبالی را برای تعریف خلوص بیان کرده است از جمله: «تنزیه العمل ان یکون لغير الله فیه نصیب»^۱ اینکه عمل را از اینکه برای غیر خدا در آن نصیبی باشد پاک کنیم، یا در همان جا اشاره می‌کند به یک قول دیگر: «قیل ان لایرید عامله علیه عوضا فی الدارین» این دیگر خیلی خلوص درجه‌اش بالا است. طبق این تعریف خلوص یعنی

^۱ الاربعون حدیثا، ص ۴۴۱.

اینکه عامل هیچ عوضی را نه در دنیا و نه در آخرت قصد نکند، اگر این باشد، معنای خلوص مثل پیدا کردن مورچه سیاه روی سنگ سیاه در شب تاریک است. نگاه‌ها را ببینید، اینها در واقع حقیقت خلوص نیست بلکه مراتب خلوص است. خواجه عبدالله انصاری در تعریف خلوص می‌گوید: «الاخلاص تصفیه العمل من کل شوب»^۱ اخلاص عبارت است از تصفیه عمل از هر خلطی، از هر شائبه‌ای؛ اعم از اینکه شوق به رضای خود باشد یا شوق به رضای مخلوقات دیگر، این کلی است، اینکه می‌گوییم: تصفیه العمل من کل شوب، یک وقت ممکن است کسی عملی را انجام دهد مشوب به رضایت خودش باشد، یعنی انسان برای رضایت خودش کاری را انجام دهد، اینکه برای رضای دیگران انجام دهد قابل درک و فهم است و ناخالصی آن اشکار است، اما اینکه انسان کاری را انجام دهد که مشوب به رضایت خودش باشد این یعنی چه؟ خلوص این است که انسان کاری انجام دهد که حتی شوق رضایت خویشتن هم در آن نباشد، یعنی این یک مرتبه بالایی است از اخلاص. یا مثلاً بعضی گفته‌اند که مخلص کسی است که عبادت خدا کند به نحوی که نه خود را در عبودیت ببیند و نه عالم را و نه اهل عالم را و تجاوز نکند از حد عبودیت در مشاهده ربوبیت، خلوص این است که انسان نه خودش را ببیند، نه عالم را و نه دیگران را و این به واسطه شهود حق تعالی است که ربوبیت خدا را که مشاهده می‌کند اصلاً اجازه از حد بندگی از او را خودش به خودش نمی‌دهد.^۲

این تعابیر و تفاسیر و تعاریف از خلوص لزوماً بیان حقیقت خلوص نیست بلکه بعضی از اینها به مرتبه‌های بالای خلوص اشاره دارد و برخی نیز قدر مشترک در بین مراتب را بیان کرده است.

«والحمد لله رب العالمین»

^۱ منازل السائرین، ص ۶۲.

^۲ تفسیر عرائس القرآن فی حقایق القرآن، ج ۳، ص ۲۰۲.